

یک فراز نهایی از روایت امام صادق(ع) باقی مانده که اقسام طلاب علم را برشمرده بود که قسم سوم گروهی بودند که علم را به خاطر فقه و عقل طلب میکردند، صفاتی را برای این گروه ناجیه برشمرده بودند، آخرین این صفات که بسیار هم تأمل برانگیز است، این است که حضرت میفرماید این گروه مستوحشاً من أوثق إخوانه اینها از نزدیک ترین برادرانشان، مطمئن ترین برادرانشان، مستوحش اند، لغت إستوحش را بسیاری از کسانی که معنا کرده اند به معنای وحشتناک یا ترسان معنا کرده اند، اما به نظر میرسد شاید این معنا درست نباشد، به کتاب های لغت که رجوع پیدا کنید «إستوحش من» به معنای تنفر پیدا کردن است، «إستوحش من زید» یعنی از زید تنفر پیدا کرد. این معنا قطعاً میتوانیم مطمئن باشیم که مد نظر روایت نیست، به چه دلیل انسان از یک اوثق اخوانش تنفر پیدا کند؟ إستوحش دو معنا دیگر هم برایش گفته اند؛ یک معنا این است که اندوهگین و ناراحت باشد، معنای دوم که شاید تناسب بهتری با روایت داشته باشد، این است که دلتنگ باشد، دلتنگ او باشد، نگاه میکردم روایاتی که در رابطه با برادر و اخوت و برادران دینی وجود دارد به قدری وسیع و تکان دهنده است که خودش قابلیت این را دارد که انسان یک سال درباره آنها صحبت کند، از روایاتی که دال بر این است که پیوند های برادری را نگسلید و از بین نبرید، تعبیر بسیار سنگینی در این باره به کار برده، روایتی از امام صادق(ع) را بحار الأنوار در جلد ۷۴ صفحه ۲۳۶ نقل میکند که امام صادق میفرماید ملعون! ملعون! رجل یبدأه أخوه بصلح و لم یصالحه کسی که برادرش پیشگام میشود برای مصالحه با او و او مصالحه نمیکند ملعون است، ملعون است؛ تا روایاتی که میگوید اساساً آخرالزمان دوره ای است که برادری ها در آن رنگ میبازند. همه به نوعی این نوع برادری و اطمینان درشان کیمیا و نایاب میشود، روایتی از کنز العمال نقل شده از امیرالمؤمنین(ع) که میفرماید إخوان هذا الزمان جواسیس العیوب میگویند برادران روزگار ما کسانی هستند که عیب های مردم را جستجو میکنند، جواسیس نه به این معنا که خبر را جایی ببرند، عیب ها را جستجو میکنند. باز از رسول الله(ص) در تحف العقول نقل شده که أقل ما یكون فی آخر الزمان کمترین چیزی که در آخرالزمان یافت میشود أخ یوثق به أو درهم من حلال^۱، یک درهم از حلال کسب کنید، این قابل دسترسی نیست،



اموال مختلط میشود، حرام و حلالش به هم آمیخته میشود. [یک کسی از این زمان طاغوت عضو مجلس بوده قانون تصویب میکند که افراد نمیتوانند دو شغل داشته باشند، حالا یکی بیاید بگوید این قانون شامل حال من نمیشود چون من پنج تا شغل دارم! این هم می‌گوید درهمی از حلال، ممکن است یک کسی بگوید ما بیشتر از یک درهم در میاوریم!] مجموعه اینها یک نکته ای را به ذهن می‌آورد و آن اینکه تأکید ویژه در همه روایات و در همه موارد بر حفظ این اخوت و بر اینکه اگر برادری که یوثق به، به او اطمینان پیدا شد، مورد اتکا قرار بگیرد، روایات زیادی داریم که می‌گوید برادر رفیق، برادر اُبی و اُمّی است، عین برادر پدری و مادری میماند، یا حفظ رفاقت؛ باز روایتی کنزالعمال^۱ نقل میکند که امیرالمومنین (ع) فرمودند إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَحِبُّ حِفْظَ الْوَدِّ الْقَدِيمِ دوستی‌های قدیمی و گذشته را دوست دارد، از ایشان روایت دیگری را دیدم که حضرت (ع) فرموده بودند همه چیز نو خوب است به جز رفاقت که قدیمی‌اش خوب است^۲. پس جمع اینها چگونه میشود؟ باز روایات دیگری است، چندین دسته روایت در این زمینه وجود دارد که می‌گوید تحمل بکنید، می‌گوید کسی که تحمل نمیکند لغزش‌های کوچک رفقا و دوستان خودش را، فرید و تنها میمیرد. کسی برایش نمی‌ماند. می‌گوید از لغزش‌ها بگذرید و چشمتان را ببندید، یک تعبیر بسیار بسیار لطیفی تحف العقول از امیرالمومنین (ع) نقل می‌کند که حضرت (ع) می‌فرمایند: الإحتمال یعنی تحمل کردن زین الرفاق^۳ اصلاً زینت رفاقت این است که انسان تحمل بکند، هر دو انسانی که کنار هم زندگی میکنند بین آنها اصطکاک ایجاد می‌شود باید تحمل بکنند.

پس این مستوحشا من أوثق إخوانه این را اگر به معنای دلتنگ شدن گرفتیم، یا به معنای حتی اندوهگین شدن، چرا حضرت (ع) می‌فرمایند که صاحب العقل و الفقه باید اینگونه باشد که از بهترین برادرانش هم اندوهگین باشد؟ مرحوم ملا صالح مازندرانی یک تعبیری دارد و می‌گویند شاید علت اینکه این حرف را می‌زنند این است که طرف به تعبیر ما رفیق باز نشود، چون کسی که میخواهد بالاخره تحقیق بکند و درس بخواند اگر از صبح تا شب به دنبال رفیق باشد و کشته رفاقت باشد وقتی برایش نمی‌ماند که مطالعه کند. این هم حرف درستی است. به طور کلی انسان

۱- کنزالعمال. ۲۴۷۶۰

۲- امام علی (ع): اختر من کل شیء جدیده و من الاخوان اقدمهم / غررالحکم ۲۴۶۱

۳- غررالحکم. ۷۵۲



باید یک مقطعی از زندگیش را اینگونه نباشد و اگر کاری دارد، شغلی دارد؛ بخصوص برای ما طلاب، به شغلش اختصاص بدهد، این را دقت کنید، مال حرام خوردن که در تعبیر روایتی بود که درهم از حلال، این مال حرام خوردن شاخ و دم ندارد، یکی از مصادیق مال حرام خوردن این است که شما آجیر بشوید اما آن تعهدی که دادی را عمل نکنی. اگر من آمدم با شما اجاره بستم که من این دیوار را برای حضرتعالی به پنجاه هزار تومان رنگ میزنم، اما گوشه هاش را رنگ نزدم، همه میگویند این مال، مال حرام است. حالا اگر آمدم با شما تعهد بستم گفتم من روزی پنج ساعت برای شما کار میکنم در ازای فلان مقدار، اما پنج ساعت کار نکردم و چهار ساعت کار کردم، این مال حرام میشود. پس اگر ما آمديم و قرارداد نانوشته ای را با امام زمان(عج) امضا کردیم به اینکه ما از تو پول میگیریم، سر سفره تو مینشینیم، احترامی که از مردم میگیریم به این خاطر است، بخاطر اینکه در این مسیر کار بکنیم ولی کار نکردیم در حقیقت کم کاری کردیم. همانطور که یک نفر صبح از خواب بلند میشود، اگر مستخدم دولت باشد نمیگوید هوا سرد است و نرود، چون حقوقش را آخر ماه می‌بندند، اگر مستخدم یک اداره‌ای باشد نمی‌گوید امروز باران می‌آید من نمی‌روم، اگر بچه‌اش مریض باشد نمی‌گوید حالا امروز را ول کن سر کار نمیروم؛ نهایت یک ساعت بچه را میبرد بیمارستان بعد سر کارش میرود، اگر گفتیم که این شغل ماست که بابت این شغل ما درآمد میگیریم معنا ندارد، یک باران می‌آید نصف نمی‌آیند، حضور و غیاب در حوزه علمیه، به میزان درجه حرارت هوا بستگی دارد! اگر درجه حرارت هوا از پنج درجه آمد پایین؛ ریزش سی درصد زیاد میشود هر کاری تقدم دارد، یکی از بزرگان به شوخی گفته بود ما از زور بی‌گده ای درس میخوانیم، اگر کسی باشد گده کنیم سراغ درس نمی‌رویم. این فرقی نمیکند مشمول همان «درهم من حلال» است که گیر نمی‌آید، یک قراردادی با بنده نوشته شده، این قرارداد این است که شما در ازای این مبلغ و این منافع، یکی از منافعش هم تفضلات الهی است، در ازای این منافع و این مبالغ باید تبلیغ دین بکنیم، تبلیغ یکی از راه‌هایش این است که اولاً یاد بگیریم بعد دوم یاد بدهیم، حالا اگر کسی هیچکدام از این کارها را نکند مصداق بارز همین توجه نکردن به این امر است.

حالا برگردیم به این «اوثق اخوانه»؛ من خودم چندین نکته را شخصا از امام شنیدم که در مورد



خود بنده شاید بیش از پنجاه بار نسبت به شخص من ایشان روی این مسأله تأکید کرده، یکی از مواردی که دائم سفارش میکردند بحث رفیق است، میفرمودند حسن با کی رفیقی؟ با کی رفاقت میکنی؟ یکی از علل مهمش این است که رفیق بزرگترین الگو و عامل تربیتی است. تربیت در مسائل علوم تربیتی بیش از آنکه یاد گرفتنی باشد تابع الگوست. اگر شما چیزی را الگوی تربیتی خودتان قرار دادید، ناخودآگاه آنگونه میشوید، اگر چیزی را ملاک تربیتی قرار دادید، بدون اینکه انسان متوجه بشود مانند او میشود و مانند او رفتار میکند و هیچ کسی برای انسان بخصوص در سنین نوجوانی به اندازه ای که یک دوست الگوی رفتاری انسان میشود، هیچ کسی نمیتواند بشود، البته پدر و مادر هم هستند اما از اونها قوی تر و اقوا در این مسأله رفیق و «دوست» است؛ علت تأکید ویژه بر اینکه اساساً با بطلالها نگریدید، برای این است که ناخودآگاه انسان اگر با او ارتباط برقرار کرد بطلال میشود، اینکه مجالست بکنید با علما برای اینکه آرام آرام او الگوی شما میشود، اگر با یک آدم بی قیدی حشر و نشر پیدا کردید، ناخودآگاه بی قید می شوید، حنجرها و ارزشهای زندگی انسانها همینگونه شکل می گیرد و همینگونه از بین می روند. بحث بسیار مفصل و دامنه داری می شود در این زمینه کرد که انسانها در تربیت تابع الگوهایی هستند که برای خودشان انتخاب میکنند. بستگی دارد چه کسی را الگو میگیرد، تو و طوبی و ما و قامت یار / قدر [فکر] هرکس به قدر همت اوست؛ اینکه همتش چیست؟ چی را انتخاب میکند؟ لذا اوثق اخوانه را هم که می گوید نسبت به آن حساس باش، نه اینکه رها بکن، انسان مدنی الطبع است و با جامعه زندگی می کند، بلکه می گوید حساس باش یا طبق آن وصیت امام، مراقب باش. روایتهایی داریم در همین باب رفاقت نگاه بکنید که میگوید رفقا سه دسته اند؛ یک روایت دیگر داریم میگوید چهار دسته اند، میگوید یک رفیقی است که هم تو به درد او میخوری هم او به درد تو می خورد، یک دسته است که فقط تو به درد او میخوری، یک دسته است فقط او به درد تو میخورد، یک دسته هم هست که نه تو



به درد او میخوری نه او به درد تو می خورد. آنهایی که میگویند سه دسته، میگویند یک عده هستند فقط با آنها رفاقت میکنی برای خوشگذرانی، فقط برای اینکه وقتت را بگذرانی، مراقب باشیم الگوی خودمان را که این قابل تحصیل است یعنی ارادی است، الگوی خودمان را کسانی قرار بدهیم که سلامت دین و اخلاق دارند، چون اگر غیر از این باشد ناخودآگاه ما ناسالم میشویم، بدون توجه ناسالم میشویم، این بحث مفصلی است که انشاءالله اگر فرصتی شد بعدا هم راجع به اون صحبت میکنیم.



مقدمه دوم : واضح چه کسی است؟

مرحوم سید مجاهد در مفاتیح الاصول به این بحث اشاره دارد^۱. همچین میرزا حبیب الله رشتی در بدایع الافکار می نویسد :

«الموضع الثانی فی الواضع اختلفوا فی تعیننه الی أقوال ثلاثة أو أربعة ذهب قوم إلی أنه الله

تعالی و قیل إنه البشر و قیل بالفرق بین الضّروریات فمن الله و غیرها فمن اصطلاح البشر و حجج

الأقوال فی غایة الضّعف و السّخافة و لهذا سکت المحقّقون عن ترجیح الأقوال بعضها علی بعض بعد

ما وجدوا عدم نهوض شیء من أدلّتها علی إثباته لكن المظنون أو المعلوم أمران أحدهما فساد سلب

التوقیفیة علی نحو العموم و الثانی إيجابها كذلك.»^۲

ایشان سپس بر آن دو مطلبی که مسلم می پندارد (اینکه نمی توان مطلقاً گفت خدا واضح نیست و اینکه نمی توان مطلقاً گفت

واضح همه کلمات خداست) دلیل می آورد:

«أما الأوّل فلأن مخاطبة الله سبحانه لأول مخلوقه القابل للخطاب قبل خلق البشر أمر ثابت

ضروری لجمیع أهل الأديان فلا بدّ من ثبوت وضع فی الجملة للألفاظ حتّی یصحّ المخاطبة و منع

كون المكالمة و المخاطبة بالألفاظ لإمكان كونهما بغير اللفظ أمر یمكن دفعه أيضا بالضرورة سلّمت

لكن خطاب الله لأدم بعید خلقته بل و مكالمة بعض الملائكة معه ليس ممّا ینكر بل القرآن المجید

صریح فی خطاب الله للملائكة كآية الأمر بالسّجود فثبت أنّ طائفة من الألفاظ كانت موضوعة

لمعانيها من دون مدخّلية فيه للبشر و أيضا القرآن المجید ممّا ليس للبشر فی وضع ألفاظه مدخّلية

و قد ثبت بالقاطع وجودها قبل خلق البشر ...

وأمّا الثّانی فلأننا نعلم أنّ جملة من اللّغات من اصطلاحات أربابها فكيف یقال إن جمیع اللّغات

واضعها الله تعالی»^۳

ما می گوئیم :

تمام ادله ایشان در اینکه خداوند واضح برخی از لغات است، مخدوش است چراکه تکلم خداوند با بشر از نوع تکلم به الفاظ

نبوده است و اینکه قرآن قبل از خلقت بشر به این نوع بوده است هم کلام قابل ملاحظه ای نیست چراکه عالم الهی، عالم مجردات

است و نسبت مجردات با ماده، بعدیّت و قبلیّت زمانی ندارد.

۱. مفاتیح الاصول ؛ ج ۱ : ص ۳

۲. بدایع الافکار ؛ ص ۳

۳. بدایع الافکار ؛ ص ۳

